

توجیحات فلسفی مجازات از وحدت‌گرایی تا تکثرگرایی

جعفر یزدیان جعفری*

استادیار گروه حقوق جزا دانشگاه کاشان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۴/۱۱/۲۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۵/۲/۱۴)

چکیده:

چرا مجازات می‌کنیم؟ این سؤالی است که قرن‌هاست ذهن فلاسفه و اندیشمندان حقوق کیفری را به خود مشغول کرده است. در پاسخ به این سؤال استدلال‌های سنتی در دو جبهه سزادهی و سودانگاری قرار گرفته‌اند. از آنجا که این دو دیدگاه رقیب از دیرباز یکدیگر را به عدم تکافو برای توجیه مجازات متهم کرده‌اند، استدلال‌های جدیدتر تمایل به آشتی دادن آن‌ها دارند تا حتی‌المقدور از مزایای هر یک بهره‌مند شده، از معایب آن‌ها به دور باشند. در این مقاله ابتدا دیدگاه‌های وحدت‌گرایی مجازات که به سزادهی یا سودانگاری مطلق پایبندند بررسی می‌گردد و، پس از آشکارشدن نقاط ضعف هر یک، دیدگاه‌های تکثرگرایی مجازات که سزادهی و سودانگاری را در کنار هم قرار می‌دهند، تحلیل خواهند شد.

واژگان کلیدی:

مجازات - وحدت‌گرایی - سزادهی - سودانگاری - تکثرگرایی.

* Email: j_yazdian@yahoo.com

مقدمه

در مورد توجیه مجازات، دیدگاه‌های سنتی، نشأت گرفته از دو دیدگاه کلی در مورد معیار صواب و خطا است؛ یکی دیدگاه وظیفه‌گرا و دیگری دیدگاه غایت‌گرا. براساس وظیفه‌گرایی، عمل یا قاعده‌ای اخلاقاً درست یا الزامی است که فی‌نفسه به دلیل طبیعت خودش یا واقعیت دیگری که مربوط به آن است درست یا الزامی باشد. در مقابل، طبق نظریه غایت‌گرا تنها در صورتی عمل صواب است که خودش یا قاعده‌ای که تحت آن قرار می‌گیرد دست کم به اندازه هر بدیل دیگری، غلبه خیر بر شر را ایجاد کند یا احتمالاً ایجاد کند یا مقصود این باشد که ایجاد کند و تنها در صورتی عمل خطاست که چنین نکند (فرانکتا، ۱۳۸۳، ص ۴۵). در حوزه فلسفه مجازات عدله‌ای که وظیفه‌گرا هستند، مجازات را بر مبنای سزادهی توجیه می‌کنند و عدله‌ای که غایت‌گرا هستند، توجیه مجازات را بر مبنای سودانگاری می‌دانند. از آنجا که هریک از دیدگاه‌های فوق به تنهایی نمی‌تواند پاسخگوی ضرورت‌های اخلاقی یا اجتماعی باشد، اندیشمندان دیگری به دیدگاه‌های متکثر روی آورده‌اند. در این دیدگاه‌ها با قبول تراحمات نوع مطلق هریک از رویکردهای سزاگونه یا فایده‌گرا، با ایجاد ملاک‌هایی، به تقدم بخشی یک رویکرد در مقابل رویکرد دیگر همت گماشته‌اند. در این مقاله برآنیم پس از بیان برداشت‌ها و قرائت مختلف از سزادهی و سودانگاری، انتقادات وارد بر هریک را ارزیابی کرده، در نهایت دیدگاه‌های متکثر را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

۱. سزادهی به واسطه مجازات

سزا یا مکافات به معنای جبران گذشته، هم متضمن دادن پاداش برای اعمال خوب و هم حاوی تنبیه برای اعمال بد است. مجازات در ردیف تنبیه برای اعمال بد قرار می‌گیرد اما ویژگی خاص کیفر آن را از لحاظ فلسفی پیچیده می‌کند. درد و رنج ذاتی مجازات، چیزی نیست که طبع انسانی در شرایط عادی خواهان آن باشد در حالی که پاداش دادن چنین مشکلی ندارد (Cottingham, 1989, P. 762). اگرچه پاداش دادن نیز عملی ارادی و عمدی است و اعتقاد پاداش‌دهنده را در مورد لیاقت دریافت‌کننده آن به همراه دارد اما مجازات به خاطر ویژگی رنج‌آورش نیاز دارد تحت قاعده و قانون قرار گیرد. به همین خاطر است که هر کسی نمی‌تواند مجازات کند اما هر شخصی می‌تواند بدون رعایت قاعده و قانون پاداش دهد (Walker, 1991, P. 3).

سزادهی از طریق مجازات مطلب جدیدی نیست اما در دوره‌های مختلف، قرائت متفاوتی از آن ارائه شده است. برخی از این برداشت‌ها که البته قدمت بیشتری نیز دارند، عمدتاً استعاره‌ای

و مابعدالطبیعی هستند و برخی دیگر که قدمت کمتری دارند سزادهی را مبتنی بر توجیهات اجتماعی و روانشناختی کرده‌اند. همه این دیدگاه‌ها در یک عنصر مشترک‌اند و آن مفهوم استحقاق است بدین معنا که با مجازات کردن، آنچه که حق مجرم است به وی داده می‌شود. بر این اساس اولاً مجازات بر فرد مقصر تحمیل می‌شود؛ کسی که با اراده آزاد، مرتکب جرم شده است. ثانیاً این مجازات باید با درجه استحقاق مجرم متناسب باشد (Hart, 1963, P.231). در ادامه، انواع توجیهات سزاگونه مجازات را بررسی کرده، به نقد آن خواهیم پرداخت.

الف. انواع توجیهات

۱. جبران یا ادای دین

طبق این برداشت، مجازات وظیفه ادای دین مجرم را بر عهده دارد زیرا وی با ارتکاب جرم، خود را مدیون ساخته و از این جهت بدهکار است. ظاهراً اینجا از مفاهیم حقیقی بدهی و طلب از حقوق خصوصی، معنایی استعاره‌ای اخذ شده است. درست است که وقتی شخصی به دیگری خسارتی را وارد می‌کند با پرداخت بدهی آن را جبران می‌کند یا لاقلاً از لحاظ حقوقی جبران شده تلقی می‌گردد، اما چگونه می‌توان تصور نمود با مجازات شدن مجرم، از مجنی‌علیه یا جامعه رفع ضرر و زیان گردد؟ البته حس ارضایی که به بزه‌دیده در اثر اجرای مجازات دست می‌دهد، مفید است اما ارتباطی با سزادهی ندارد. تا آنجا که به قربانی مربوط می‌شود، مجازات شدن مجرم، خسارتی را از وی جبران نمی‌کند پس آسیب وارد شده به مجرم نمی‌تواند جایگزین خسارت بزه‌دیده گردد (Cottingham, 1989, P.764).

استعاره‌ای بودن مفهوم جبران در مورد جامعه حادثتر است زیرا این فرض که با مجازات شدن مجرم، دین به جامعه پرداخت شود فرض مشکلی است. اگر قرار باشد از جامعه به خاطر چیزی جبران خسارت شود، آن چیز نقض آرامش و نظم عمومی است. درست است که وقتی مجرمین برای مدتی یا برای همیشه از جامعه طرد می‌شوند، اعضای آن احساس امنیت بیشتری می‌کنند اما این مطلب نمی‌تواند تمام قلمرو حقوق کیفری را پوشش دهد. از طرفی بخشی از جرایم را جرایم ناقص تشکیل می‌دهند. چگونه می‌توان تلاش‌های بی‌ثمر را مجازات کنیم با این تحلیل که مجرم به جامعه آسیب رسانده و باید با مجازات آن را جبران کند؟ در اینجا مجرم شبیه کسی است که سعی در قرض گرفتن از دیگری نموده اما موفق به انجام آن نشده است. این شخص به کسی بدهکار نیست حال آنکه طبق برداشت استعاره‌ای فوق، سعی در ارتکاب جرم باید به منزله بدهکار شدن تلقی شود (Walker, 1991, P.73).

۲. الزام اخلاقی

کانت به عنوان یکی از وظیفه‌گرایان، تحلیلی ماوراءالطبیعی از امر اخلاقی ارائه داده، از آن در مجازات مجرمین استفاده می‌کند. کانت عملی را اخلاقی می‌داند که صرفاً به حکم وظیفه انجام شده باشد و اعمالی را که با سائقه تمایلات صورت گرفته باشد، غیراخلاقی می‌داند. او برای تشخیص تکلیف فرد در وضعیت‌های مختلف ملاکی را ارائه می‌دهد که براساس آن، شخص باید همواره چنان رفتار کند که گویی راه و روش رفتار او یک قانون کلی و عام می‌شود. (پاپکین و استرول، ۱۳۷۵، ص ۵۵). در حوزه حقوق کیفری، نظریه کانت، اصل قصاص را تبیین می‌نماید زیرا فرد خطاکار با رفتارش عین آن را در مورد خود خواستار شده است (Lions, 1995, P.318). از دید کانت، سزادهی به مجرم چنان تکلیفی است که هیچ چیز نمی‌تواند و نباید مانع انجام آن گردد مثال معروف وی در مورد جزیره متروکه مؤید این مطلب است. بر دیدگاه کانت نیز انتقاداتی وارد شده است؛ اولاً تمام وظایف را نمی‌توان با محک او تعیین کرد مثلاً در مورد وظیفه کمک کردن به دیگران، می‌توان انسانی را تصور نمود که به لحاظ خوب بودن وضعش، خواهان عدم کمک به دیگران شود یعنی به نتایج اصلش به طور عمومی عمل شود. اگر چنین فردی وجود داشته باشد، محک کانت برای وظیفه دانستن نیک‌خواهی کافی نیست (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۸۱). ثانیاً اگرچه کانت انگیزه را ملاک می‌داند و نه نتیجه، اما زمانی که به قاعده کلی و امر مطلق اشاره می‌کند به طور ضمنی به نتایج عمل توجه می‌نماید. مثلاً اینکه نباید دروغ گفت چون دیگران نیز مقابله به مثل می‌کنند و دروغگوئی تبدیل به یک قانون کلی می‌شود به خاطر نتایج بد دروغگوئی فراگیر منع می‌شود. ثالثاً امر مطلق بدون استثناء نمی‌توان یافت فرضاً دروغگوئی مصلحت‌آمیز استثنایی بر ممنوعیت دروغگوئی است در حالی که کانت بر امر مطلق اصرار دارد. (پاپکین و استرول، ۱۳۷۵، صص ۵۳ و ۵۴)

۳. الغاء یا محو جرم

استعاره‌ای‌ترین توجیه مجازات این است که بگوییم مجازات، جرم را الغاء می‌کند یعنی وقتی مجرمین مجازات می‌شوند مثل آن است که اصلاً جرمی اتفاق نیفتاده است. **هگل** از چنین منظری به مجازات می‌نگرد. به عقیده وی مجازات موجب زوال خطایی است که در صورت عدم اعمال، همچنان باقی می‌ماند و با واردآوردن آسیب مجازات به مجرم، جرم حذف می‌شود. به عقیده هگل، آسیبی که در اثر مجازات به مجرم وارد می‌شود نه تنها دادگرانه بلکه حقی برای مجرم محسوب می‌شود. (هگل، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳). هگل نیز مانند کانت یک مکافات‌گرای واقعی است زیرا معتقد است وقتی جرم واقع شد نه تنها حق امحای آن را داریم بلکه موظف به انجام این کار هستیم. (Primoratz, 1989, P.73).

سؤال اینجاست که چگونه با اعمال مجازات بر مجرم، جرم محو می‌گردد؟ آیا چیزی را که در عالم خارج ایجاد شده می‌توان به مرحله پیش از وقوع بازگرداند؟ هر کس که تجربه بزه‌دیدگی داشته باشد می‌داند که این حرفی بی‌معناست. می‌توان از قربانیان جرایم حتی‌المقدور جبران خسارت کرد اما بر فرض مثال کسی را که به وی تجاوز جنسی شده است نمی‌توان با اعمال مجازات بر مجرم به صورت فردی درآورد که به وی تجاوز صورت نگرفته است. ممکن است گفته شود مقصود هگل آن بوده که تعهد به مجازات کردن مجرمین، عملی است که کمک می‌کند تا مردم احساس کنند جرمی اتفاق نیفتاده است. اما مشکل اینجاست که نادان‌ترین افراد نیز می‌فهمند حتی با به دارآویختن قاتلین، شخص مقتول زنده نمی‌شود (Walker, 1991, P.74) به علاوه چگونه می‌توان مجازات را حق مجرم دانست و این چه حقی است که صاحب آن امکان گریز از آن را نداشته و اصرار بر عدم شناسائی‌اش دارد؟ درست است که برخی از مجرمین خودشان را به پلیس معرفی می‌کنند و محکومینی هستند که برای عفو تقاضای تجدیدنظر نمی‌نمایند اما چند درصد مجرمین اینگونه‌اند؟ آیا برای قابل پذیرش بودن حقی لازم نیست نوع افراد صاحب آن، خواهان اجرایش باشند؟ (Primoratz, 1989, P.98)

۴. تهذیب معنوی مجرم

طبق این برداشت از سزادهی، مجازات تنها راه رستگاری و نجات مجرم است و با مجازات است که مجرم می‌تواند به توفیق و فلاح برسد (Pollock, 1998, P.262). در چنین برداشتی، مجازات در توبه دادن و اصلاح روحی و معنوی مجرم گناهکار مؤثر است. در واقع ایده‌هایی از این قبیل که ناظر بر تطهیر مجرم از گناه به واسطه مجازات است تا حدود زیادی از اندیشه‌های مذهبی سرچشمه می‌گیرد. با این وجود ریشه‌های روانی این موضوع را نیز نباید فراموش کرد. افراد زیادی هستند که انتظار دارند وقتی کار غلطی انجام می‌دهند با مجازات شدن حالت تنش درونی خود را به آرامش تبدیل کنند (Clarkson and Keating, 1998, P.27).

این دیدگاه نیز مصون از انتقاد نیست زیرا مبتنی بر این فرض است که توبه و اصلاح از خود مجرم ناشی می‌شود و جامعه فقط باید فرصت جبران را برای مجرم فراهم آورد نه اینکه از او بخواهد یا اصرار ورزد تا با مجازات شدن اصلاح شود. چنانچه از این زاویه به نظام فعلی حقوق کیفری بنگریم، منزه شدن مجرم از تقصیرش امری الزامی و اجباری است و این در تضاد با مفهوم توبه است (Ibid, P.28). از طرفی در مواردی که مجرم بر صحت اخلاقی عملش تأکید دارد این توجیه کارایی نخواهد داشت. مثلاً در مورد مجرمینی که با اعتقاد به مشروعیت

عملشان مرتکب جرم می‌شوند ایده اصلاح معنوی محکوم به شکست است زیرا این مجرمین را با هیچ مجازاتی نمی‌توان توبه داد.

۵. اصلاح امتیاز ناعادلانه

طبق این برداشت، سزادهی بر این پایه استوار است که مجرم با ارتکاب جرم، از محدودیت‌هایی که افراد قانونمدار جامعه، برای خود ایجاد کرده‌اند بهره‌مند شده و بنابراین امتیازی ناعادلانه را کسب کرده است. مجازات به عنوان عامل برقراری مجدد توازن محسوب می‌گردد یعنی با مجازات کردن، امتیازی را که مجرم به ناحق تحصیل کرده از وی بازمی‌ستانیم. (Von Hirsch, 1993, P.348). مدافعان چنین نظریه‌ای موریس، مورفی و فینیس هستند.

این دیدگاه نیز واجد ایراداتی است زیرا رفتار قانونمدارانه، همیشه رفتاری شاق و سنگین نیست و جرم نیز همیشه امتیازآور نمی‌باشد. داف تعبیر دیگری از امتیاز می‌کند تا از این انتقاد مصون باشد. به عقیده وی نفس خودداری از ارتکاب جرم به عنوان یک محدودیت، الزامی است در نتیجه آزادی نامحدود، امتیازی است که مجرمین به واسطه عدم محدود کردن خود آن را به دست می‌آورند. این تحلیل نیز همیشه مقرون به واقع نیست. به عنوان مثال آیا خودداری از ارتکاب قتل عمدی، محدودیتی را بر ما تحمیل می‌کند؟ حتی در شرایط آزادی مطلق نیز اغلب ما از ارتکاب این جرم نفعی به دست نمی‌آوریم. در چنین مواردی محدودیت دانستن این ممنوعیت‌ها مثل آن است که به ما گفته شود به‌رغم میلان از پرواز به کره مریخ ممنوع‌اند. واقعیت آن است که برخی الزامات اهمیت عملی برای مردم ندارند (Clarkson and Keating, 1998, P.33). این نظریه در مقام توزیع مجازات نیز مواجه با اشکالاتی است که تفصیل آن در این مقال نمی‌گنجد.

۶. ابلاغ پیام جامعه

بسیاری از طرفداران سزادهی از نوع پیشرفته و جدید آن معتقدند مجازات، تلاش در جهت ابلاغ پیامی به مجرم است و این پیام همان عدم تأیید رفتار خطاکارانه از سوی جامعه است. جوهره اصلی این پیام را عنصر سرزنش تشکیل می‌دهد؛ نظریه انتقال پیام نه تنها مدعی وجود عنصر سرزنش در مجازات است بلکه مدعی لزوم این عنصر در مجازات می‌باشد. اما چرا باید پیام سرزنش‌آمیز جامعه توأم با درد و رنج باشد؟ علت آن است که در برخی از زمینه‌های اجتماعی صرفاً نمی‌توان با ادای کلمات و نصیحت، پیام سرزنش را منتقل کرد بلکه نیاز به رفتار شدیدتری است.

مشابه این نظریه در دیدگاه‌های فایده‌گرایانه مجازات مطرح شده است و آن دیدگاه تعلیم و تربیت اخلاقی است. مطابق دیدگاه اخیر، سرزنش نوعی تعلیم به افرادی است که دارای عقل و منطق هستند. به عبارت دیگر با سرزنش کردن فرد، توجه او را به خطا بودن رفتارش جلب کرده و بدین وسیله امیدواریم تا در آینده محدودیت بیشتری را در رفتارش رعایت کند. چنین برداشتی با مباحث سزادهی بی‌ارتباط است. پس اگر بخواهیم نظریه ابلاغ پیام را در ردیف رویکردهای سزاگونه قرار دهیم باید به سودانگاری آلوده نشده باشد. رابرت نوزیک در این زمینه می‌نویسد: انسان خاطی در اثر ارتکاب جرم از ارزش‌های صحیح اجتماعی منفصل شده است و با مجازات اتصال مجدد او را به این ارزش‌ها برقرار می‌کنیم. در اینجا لازم نیست این اتصال اثر مفید دیگری داشته باشد. کافی است مجرم پیام را بفهمد اما لازم نیست آنچه را که گفته شده بپذیرد. (Walker, 1991, P.80).

نظریه انتقال پیام نیز در خور انتقاداتی است. یکی اینکه فرض این نظریه در مورد خطاکارانه بودن رفتار مجرمانه همیشه صادق نیست. بسیاری از جرایم مبتنی بر خطای اخلاقی نیستند تا عمل را در خور سرزنش کنند. دیگر اینکه اگرچه در برخی از رفتارهای اجتماعی، لازمه سرزنش مجرم استفاده از ابزارهای رنج‌آور است، اما وقتی صحبت از ضمانت اجراهای شدید کیفری می‌شود همیشه برای آن نیست که به مجرم کمک کند تا بر جنبه اخلاقی عملش تمرکز بیشتری داشته باشد. واقعیت آن است که ضمانت‌اجراهای شدید کیفری بیشتر از آنکه مبتنی بر عنصر نکوهش باشند بر هدف بازدارندگی استوارند (Von Hirsch, 1993, p.359).

۷. بیان احساسات روانشناختی

از دیگر توجیہات ارائه شده پیرامون سزادهی ابتدای آن بر احساسات روانشناختی بشر است. احساساتی چون ترس، عصبانیت، سنگدلی و سادیسیم، رشک و حسد و غیره. به عنوان مثال استدلال می‌شود که وضعیت ما در مقابل مجرمین موضع ترس و ضعف است و چون نمی‌توانیم به خاطر ناتوانی مان مستقیماً با آنها مقابله کنیم زمانی که آنها قدرشان را از دست می‌دهند ترس سرکوب شده خود را به واسطه انتقام از مجرمین اظهار می‌کنیم. همین‌طور در مواردی که از مجازات شدن مجرمین و دیدن صحنه مجازات آنها لذت می‌بریم، احساس سنگدلی ما توجیه‌گر مجازات است. در بسیاری از موارد نیز اتفاق می‌افتد که چون مجرمین را آزادتر از خودمان می‌دانیم نتیجتاً موقعیت آنها را بهتر از خودمان تلقی می‌کنیم. با مجازات کردن مجرم می‌خواهیم خود را مسلط بر او نشان داده و بگوئیم که ما بهتریم و این یعنی حسادت به موقعیت مجرمین (Moor, 1997, p.120).

توجیه فوق از این جهت که مجازات را مبتنی بر احساسات پست و دانی بشری کرده است مورد انتقاد و حمله قرار گرفته است. به اعتقاد منتقدین، این ایده، آرزوی دیرینه انتقام و

کینه‌جویی بشری را در لباس فلسفی آراسته است حال آنکه یک تئوری پیشرفته کیفی باید غرائز ما را تربیت کند نه اینکه مهار را از آنها باز نماید. (Tebbit,2000,p.169)

در مقابل مدافعین این نظریه استدلال می‌نمایند، حقیقت یک مطلب، موضوعی کاملاً مستقل از انگیزه عامل ایجاد آن است. اگر حقیقت امری خوبی باشد انگیزه بد مرتکب آن را بد نمی‌کند و اگر حقیقت امری بد باشد انگیزه خوب مرتکب آن را خوب نمی‌کند. انتقام برای این ناپسند است چون هیچ‌کس نباید در مورد خودش قضاوت کند. از آنجا که قربانی جرم، خونسردی لازم را در برخورد با مجرم ندارد، انتقام توسط خودش مذبوم است برخلاف مجازات که به علت اعمال از سوی مقامی غیر از زیان‌دیده، امکان رعایت بی‌طرفی در آن وجود دارد (Primoratz,1989,p.83). به علاوه ریشه سزادهی همیشه احساسات پست نیست. نمونه‌های زیادی از مکافات‌گرایی وجود دارد که پشتوانه آن احساسات عالی بشر است. مثل احساس وظیفه ما در مراقبت از اخلاق عمومی یعنی آنچه افراد جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این احساس که نه تنها باید مراقب رفتار خودمان باشیم بلکه باید از رفتار دیگران نیز مراقبت و نگرانی کنیم. همچنین احساس تقصیر در موقعیت مشابه متهم می‌تواند احساس خوب دیگری برای سزادهی باشد. اگر ما خود را در موقعیت مجرم قرار دهیم یعنی تصور کنیم که ما همان جرم را انجام داده‌ایم آیا احساس مقصر بودن نداریم؟ به نظر می‌رسد مقصر تلقی کردن خود در چنین وضعیتی تنها پاسخی است که یک موجود اخلاقی می‌تواند داشته باشد. (Morr,1997,pp.144 – 147)

ظاهراً چنانچه احساس اخیر یعنی احساس تقصیر را مبنای سزادهی قرار دهیم تا حدود زیادی در امر توجیه آن موفق خواهیم بود. ممکن است گفته شود چون همه جرایم جرایم طبیعی نیستند چنین احساسی برای تمامی جرایم، وجود ندارد. برای شمول این نظریه بر تمامی قلمرو حقوق جزا شاید لازم باشد مفهوم تقصیر را تقصیر ناشی از نقض قواعد حقوقی بدانیم این در واقع نوعی سزادهی قانونی (Legalistic retribution) است که ارتباط آن با منشأ احساسی سزادهی قطع نشده باشد.

ب. ارزیابی نظریه سزادهی

هر گونه سزادهی فارغ از نوع قرائت آن با انتقاداتی روبروست. این انتقادات به اصول مشترک سزادهی بر می‌گردد یکی لزوم مجازات مقصرین بدین معنا که افراد مقصر (کسانی که در گذشته مرتکب جرم شده و مسئولیت دارند) باید مجازات شوند و دیگری لزوم تناسب مجازات با جرم بدین معنا که هنگام توزیع مجازات باید به عمل ناقض قانون و میزان اهمیت آن توجه داشت.

۱. لزوم مجازات مقصرین

اصل مجازات مقصرین دارای دو جنبه سلبی و ایجابی است. از جنبه سلبی این اصل به عنوان یک محدودکننده عمل کرده و مانع از مجازات افراد غیر مقصر می‌گردد (Negative retribution) و از جهت ایجابی منجر به لزوم مجازات افراد مقصر می‌گردد. (Positive retribution) انتقاد به همین جنبه ایجابی است زیرا با تکلیف تلقی کردن مجازات افراد مقصر، جایی برای عفو باقی نمی‌ماند. اگر مجازات کردن یک وظیفه باشد چگونه می‌توان مجرم را مورد عفو قرار داد و با این وجود مدعی شد در ایفای وظیفه مجازات قصوری رخ نداده است؟

واقعیت آن است که طرفداران سزادهی برای رفع این انتقاد باید دست از نوع مطلق و افراطی آن برداشته و به جای اینکه مجازات کردن مجرم را وظیفه بدانند؛ بر حق مجازات کردن تکیه کنند. استحقاق تنها شرط لازم برای مجازات کردن است اما شرط کافی نمی‌تواند باشد. به عبارت دیگر وظیفه اجرای عدالت همان‌گونه که در تعارض با سایر وظایف عموماً حاکم می‌شود در برخی موارد نیز به واسطه سایر وظایف تحت تأثیر قرار می‌گیرد بنابراین باید هزینه‌های اعمال عدالت مطلق را در برخورد با سایر اهداف مجازات در نظر گرفت. کمتر کسی معتقد است که وظیفه مجازات کردن کسانی که مستحق آن هستند. چنان قوی باشد که به کارگیری تمامی منابع اجتماعی را در به جای آوردن آن لازم بدارد (Alexander, 2002, p. 817) مکافات‌گرایی از نوع کانتی آن است که راهی برای عفو و بخشایش باقی نمی‌گذارد والا وظیفه مجازات کردن تنها در وهله اول یک وظیفه است. هیچ وظیفه غیرقابل نقضی وجود ندارد که به طور مطلق و همیشه ما را ملزم به مجازات کند بنابراین وقتی سایر عوامل اخلاقی، دلایلی را برای گذشت ارائه می‌کند ممکن است این ادله بر وظیفه ابتدایی ما فائق شود (Harwood, 1995, p. 466).

۲. لزوم تناسب مجازات با جرم

اگر بپذیریم که مجازات باید بر مبنای استحقاق باشد لازم است بر حسب نوع جرایم، مجازات‌هایی متناسب با شدت آنها داشته باشیم. مخالفین سزادهی معتقدند برقراری تناسب میان جرم و مجازات ممکن نبوده و غیرعملی است. استدلال این است که چون ضمیمه سنتی سزادهی، قانون قصاص است، اجرای این اصل در برخی موارد با مشکل اخلاقی و در بسیاری موارد با مشکلی عملی رو به روست. آیا می‌توان مجرمی را که مرتکب لواط شده است مجبور کرد در مقام مجازات با او لواط شود؟ اخلاقیات مانع از این‌گونه معامله به مثل است. از طرفی در برخی جرایم نمی‌توان گفت برای اجرای اصل قصاص چه باید کرد؟ مثلاً در جرمی چون جعل یا هواپیما ربایی قانون قصاص چگونه قابل اعمال است؟ مدافعان سزادهی پاسخ می‌دهند در چنین مواردی می‌بایست قصاص را خارج از معنای لغوی آن لحاظ کرد. این بدان معناست

که قصاص بر مبنای اثر آن تحلیل شود یعنی مجازات همان اثری را بر مجرم گذارد که جرم او بر قربانی گذاشته است. به قول هگل در این معنا صفت کلی آسیب ملاک است و نه میزان ویژه شکل بیرونی‌ای که سزادهی باید به خود گیرد (هگل، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳). در اینجا نیز مخالفین معتقدند اگر بنا باشد قانون قصاص در معنای لغوی آن کنار گذاشته شود باید ابزاری داشته باشیم که با آن بتوانیم شدت جرایم و مجازات‌ها را هم با یکدیگر و هم به طور مجرد ارزیابی کنیم این در حالی است که کمیت دادن به جرم و مجازات برای تعیین مقدار دقیق مجازات متناسب با یک جرم میسر نیست زیرا با کنار گذاشتن قانون قصاص، منبع اخلاقی لازم را برای مرتبط ساختن کیفر با کردار از دست خواهیم داد.

به نظر می‌رسد در اینجا نیز ایراد در صورتی وارد است که به دنبال تناسب مطلق جرم و مجازات باشیم. آیا عدم امکان رعایت کامل تناسب باید باعث شود اصل آن را کنار بگذاریم یا اینکه باید همچنان به دنبال تناسب بوده و در عین حال محدودیت‌های آن را بپذیریم؟ واقعیت آن است که غالب اعضای جامعه، اکثر جرایم را با شدت نسبتاً مشابهی درجه‌بندی می‌کنند و این نشان می‌دهد مبنا و اساسی برای ارزش‌های مشترک وجود دارد. حتی در جوامع متکثر نیز ارزش‌های مشترکی وجود دارند. کار را باید از این ارزش‌های مشترک شروع کرد و سپس بسط داد (Ashworth, 1993, p.380) والا هیچ‌کس منکر این سؤال نیست که چرا برای فلان جرم باید ۳ ماه حبس تعیین شود و نه ۲ ماه و ۲۹ روز؟ ما نباید این نوع دقت کامل را انتظار داشته باشیم.

۲. سودانگاری به واسطه مجازات

سودانگاری متأثر از این دیدگاه است که اعمال بشری باید بر اساس نتایج آن ارزیابی گردد. اولین قرائت نظامند سودانگاری توسط بنتام ارائه شد. به عقیده بنتام طبیعت، انسان را تحت سیطره دو خداوندگار قرار داده است: لذت و الم. بدین معنا که همه به دنبال افزایش لذت و کاهش المند. این اصل نه تنها بر افراد بلکه بر رفتار دولت نیز حاکم است. وظیفه دولت بر اساس اصل فایده، ترویج خوشی در جامعه است و وظیفه‌ای که بخشی از آن را به واسطه مجازات انجام می‌دهد. مجازات اگرچه ذاتاً شر است اما وقتی خوشی و لذت بیشتری ایجاد کند قابل توجیه است. (Bentham, 1995, p.286). از نظر بنتام نتیجه مفید مجازات همان کاهش جرم است.

در مورد نحوه رسیدن به هدف کاهش جرم، رویکردهای مختلفی در حقوق کیفری مطرح شده است. برخی از آنها بر محوریت مجرم و برخی بر محوریت بزه‌دیده‌اند. پس از تحلیل این رویکردها به نقد سودانگاری خواهیم پرداخت.

الف. انواع رویکردها

۱. بازدارندگی

بازدارندگی بر این فرض متکی است که بشر متجاوزی است که با کنترل‌های بیرونی قابل مهار است. زیرا انسان از اعمالی که نتایج محتمل آن را دوست ندارد (در اینجا نتیجه محتمل همان مجازات است) اجتناب می‌کند. کارکرد ارعابی مجازات از لحاظ محدوده اشخاصی که با آن مرعوب می‌شوند به سه دسته قابل تقسیم است: ۱. ارعاب فردی یا خاص: در اینجا رنج حاصل از اجرا یا تهدید به مجازات باعث می‌شود مجرم از ارتکاب مجدد جرم خودداری کند. در این معنا با مجرم بالفعلی رو به رو هستیم که از طریق مجازات می‌خواهیم از بزهکاری ثانویه او (تکرار جرم) جلوگیری کنیم. ۲. ارعاب جمعی یا عام: مقصود آن است که مجازات علاوه بر مجرم بالفعل، سایر افراد جامعه را نیز که استعداد بزهکاری دارند (مجرمین بالقوه) تحذیر می‌کند. زیرا انسان‌ها قابلیت آن را دارند که خود را در مقام محکوم تصور کنند. ۳. ارعاب تعلیمی: وجود نهاد مجازات در طولانی مدت عادت به قانون‌مداری و عدم نقض قانون را آموزش می‌دهد. در این معنا بر فرض مثال اگر بر حسب اتفاق سارقی به خاطر جرمش مجازات نشود، عادت ما به سرقت نکردن برای مدتی تداوم می‌یابد و اگر موارد عدم مجازات افزایش یابد کم‌کم دیدگاه اخلاقی ما در مورد بدبودن سرقت افست کرده و نهایتاً شکسته می‌شود. اینجاست که هریک از ما ممکن است مرتکب سرقت شویم. بنابراین تهدید مجازات نه تنها برای بازداشتن افرادی است که وسوسه به ارتکاب جرم می‌شوند بلکه برای بقای قواعد اجتماعی به عنوان مجموعه‌ای از معیارهاست که به‌رغم نقض آن قواعد توسط دیگران (مجرمین)، افراد را ملزم به تبعیت از آنها می‌کند. از این منظر و از طریق عادت توأم با ترس می‌توان رفتار افراد را به سمت اعمال مطلوب و منع از اعمال نامطلوب سوق داد. نمونه روشن این نوع از بازدارندگی، نظم تلقین شده‌ای است که در میان نظامیان وجود دارد.

نظریه بازدارندگی به‌رغم قدمتی که دارد توانایی توجیه مجازات همه مجرمین را ندارد. پذیرش اثر ارعابی مجازات، ناشی از قبول انسان به عنوان موجودی حسابگر و منطقی است این در حالی است که برخی از مجرمین در زمان ارتکاب جرم یا فاقد قدرت حسابگری هستند و یا نوع حسابگری آنها با محاسبات قانون‌گذار متفاوت است. کسانی که در زمان ارتکاب جرم دارای برخی حالات روانی مثل ترس، خشم زیاد، تمایلات جنسی شدید و غیره هستند. همین‌طور افرادی که ارتکاب جرم را نوعی هزینه اعمال خود می‌دانند، افرادی که به درست یا غلط خود را تافته جدا بافته و مستثنی از قانون می‌دانند و بالاخره شهروندان قانون‌مداری که هرگز به فکر ارتکاب جرم نمی‌افتند چه رسد به اینکه خطر مجازات را ارزیابی کنند از این نمونه‌ها هستند. با این وجود گروه نسبتاً بزرگی از افراد معمولی هستند که در صورت فقدان

مجازات، ممکن است برای ارتکاب جرم و سوسه شوند (Cottingham, 1989, p. 770) بنابراین نظریه بازدارندگی را باید با محدودیت‌های آن در نظر گرفت.

۲. اصلاح

اصلاح مفهومی بسیار پیچیده است به گونه‌ای که امروزه هر نوع تقویت استعداد و توانایی در رعایت قانون را در بر می‌گیرد. روش‌هایی شامل ترغیب به حالت پشیمانی و ندامت از ارتکاب جرم، شناخت تقصیر اخلاقی، افزایش آگاهی نسبت به انتظارات و نیازهای جامعه، تدارک آموزش در معنای وسیع آن، یاد دادن حرفه و شغل و بالاخره معالجات پزشکی و روانپزشکی (Hart, 1963, p. 26). اصلاح چیزی است که به مجازات افزوده شده و آن را از صرف یک پاسخ کیفی فراتر می‌برد در حقیقت اصلاح ناظر بر نوع خاصی از نحوه اجرا و اعمال کیفر است. کارکرد مفید اصلاح از این طریق است که در اثر مجازات ارزش‌های مجرم تغییر کرده و چون معتقد می‌شود ارتکاب جرم کار غلطی بوده است از تکرار آن در آینده خودداری خواهد کرد. هدف، تضمین تطابق مجرم با هنجارهای اجتماعی است نه از طریق ترساندن بلکه به واسطه انگیزه مثبت درونی به گونه‌ای که حتی به‌رغم فقدان ترس از مجازات، از ارتکاب جرم پرهیز کند (Ten, 1995, p. 313).

با وجود جذابیت‌های نظریه اصلاح، در سال‌های اخیر رواج خود را از دست داده است عمده دلایلی که مخالفین مطرح می‌کنند عبارت‌اند از: ۱. اطلاعات ما در مورد اسباب و موجبات جرایم اندک است بنابراین اطلاعات محدودی در مورد شیوه تغییر رفتار مردم و از بین بردن تمایل آنها به ارتکاب جرم در اختیار داریم نتیجه اینکه تلاش برای تطبیق دادن مجازات با شخصیت مجرم محکوم به شکست است. (کلارکسون، ۱۳۷۴، ص ۲۵۱). ۲. روش‌های اصلاحی عموماً موجب به کارگیری نظام مجازات رسانی نامعین گردیده است. روشی که اصل برابری در قبال قانون را زیر سؤال برده است. به عبارت دیگر مقام مجازات‌کننده به دنبال نیازهای آینده مجرم ناگزیر است مجازاتی را انتخاب کند که بهترین امکان تغییر در رفتار مجرم را فراهم کند و این امر منجر به اعمال مجازات‌هایی با تفاوت‌های فاحش برای مرتکبین جرایم مشابه می‌گردد. ۳. برنامه‌های اصلاحی موجب مداخلات زیاده از حد در زندگی خصوصی افراد می‌گردد موضوعی که از سوی جریان‌های لیبرال مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. حق متفاوت بودن مقتضی آن است که نتوانیم ولو در قالب مجازات و با نیت خیرخواهانه افراد را مجبور کنیم تا نگرش خود را نسبت به ارزش‌ها تغییر دهند. هر کس حق دارد آن‌گونه رفتار کند که می‌اندیشید بنابراین چیزی بیشتر از مجازات را نباید بر مجرم تحمیل کرد. ۴. معلوم نیست از نظر اقتصادی نظریه اصلاح مورد پذیرش جامعه باشد. زیرا برای رسیدن به اهداف

اصلاحی باید به هر ابزاری که لازم است متوسل شد. تردیدی نیست که هزینه فعلی نظام کیفری موجود، هزینه بالایی است اما این هزینه نمی‌تواند نامحدود باشد. آیا مردم حاضرند در وضعیتی که اکثر شهروندان قانونمدار از امکانات درمانی و اصلاحی لازم محرومند اجازه دهند این امکانات به مجرمین اختصاص یابد (Clarkson and Keating, 1998, p.51) طرفداران ایده اصلاح می‌بایست برای رفع این انتقادات محدودیت‌هایی را بپذیرند: ۱. نظریه اصلاح تنها به عنوان هدفی جنبی در کنار سایر اهداف مجازات‌ها پذیرفته شود نه اینکه هدف اصلی مجازات تلقی شود (کلارکسون، ۱۳۷۴، ص ۲۵۳). ۲. عملکرد اصلاحی نباید مبتنی بر حدس و گمان و صرفاً انگیزه خیرخواهانه باشد بلکه لازم است بر حقایق مکشوف بنا گردد. ۳. نباید قدرت بر زندگی مجرم موقع لحاظ کردن هدف اصلاحی بیش از زمان عدم لحاظ آن باشد. یک زندانبان ولو متخصص علوم اجتماعی باشد باز یک زندانبان است نتیجه اینکه اصلاح باید واقعاً آرزوی محکوم و به خواست خود وی باشد. ۴. به جهت بالا بودن هزینه‌های اصلاح و نیز محدودیت منابع، اگر قرار بر اولویت‌گذاری در برنامه‌ها باشد به سختی می‌توان قائل شد که برنامه اصلاح مجرمین اولویت‌پذیری اولیه از طریق آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن، اشتغال و ... را تحت‌الشعاع قرار دهد. النهایه توجه بیشتر به مجرمین تنها تا این حد قابل توجیه است که به عنوان جلوه‌ای از عدالت توزیعی، محرومیت‌های اجتماعی بیشتر مجرمین، مستلزم تخصیص منابع بیشتر به آنها باشد.

۳. ناتوان‌سازی

ناتوان‌سازی بدین معناست که از طریق مجازات، توان ارتکاب جرم را از مجرم گرفته و بدین وسیله بر میزان بزهکاری آینده او تأثیر گذاریم. ناتوان‌سازی عمدتاً بر پایه این استدلال است که بازدارندگی یا اصلاح در مورد برخی از مجرمین کارگر نیست در این موارد تنها راه جامعه برای حمایت از خود ناتوان ساختن آنها از ارتکاب جرم است. از این منظر مجازات اعدام نظیر ندارد چرا که با اجرای مجازات دیگر مجرمی وجود ندارد تا مرتکب جرم شود. اما مجازات شایع‌تر در این زمینه، حبس است. با محبوس کردن محکوم مانع از ارتکاب بسیاری از جرایم توسط او می‌گردیم. نمونه‌های خفیف‌تر این نوع مجازات که مستلزم مداخله کمتری در زندگی مجرم است ناظر بر محرومیت از اشتغال به حرف خاصی است که زمینه ارتکاب جرم بوده‌اند.

ناتوان‌سازی گاهی مبتنی بر نوع جرم است و گاهی نوع مجرم. یعنی گاهی قانون‌گذار برای جرایم خاصی مجازاتی پیش‌بینی می‌کند که ماهیتاً ناتوان‌کننده است در اینجا قانون‌گذار به وضعیت و خصوصیات فاعل کاری ندارد و سلب توان بزهکاری ناظر بر تمام مجرمینی است

که مرتکب آن جرم شده‌اند. در مقابل گاهی آن دسته از بزهکاران که رفتار گذشته‌شان عاملی برای پیش‌بینی رفتار آینده آنهاست با عنوان مجرمین خطرناک مشمول مجازاتی متفاوت با سایر مرتکین جرایم مشابه قرار می‌گیرند تا بدین وسیله حالت خطرناک آنها خنثی گردد. به عنوان مثال دوره حبس آنها طولانی‌تر از سایرین خواهد بود. در روش اخیر گروه‌های پرخطر برای ناتوان‌سازی انتخاب می‌شوند تا با تداوم مجازات آنها، آمار بزهکاری کاهش یابد.

ناتوان‌سازی به ویژه از نوع انتخابی آن مورد انتقاد مخالفین قرار گرفته است. مهم‌ترین انتقاد مربوط به قابلیت پیش‌بینی خطرناکی است. این پیش‌بینی‌ها متضمن اشتباهاتی در مورد رفتار آینده محکوم هستند زیرا تعداد زیادی از افرادی که خطرناک تشخیص داده شده‌اند مرتکب تکرار جرم نگردیده‌اند. در خصوص جرایم توأم با خشونت، آمار حکایت از آن دارد که از هر سه نفری که در مورد آنها پیش‌بینی ارتکاب جرم شده بود تنها یک نفر اقدام به ارتکاب جرم نموده است. مخالفین معتقدند اصولاً خشونت، چیزی نیست که در افراد خاصی به نام خطرناک، ذاتی باشد. خشونت واقعه‌ای است که در وضعیت‌های بحرانی خاصی، ممکن است اتفاق بیفتد یا اتفاق نیفتد. اینکه اتفاق بیفتد، گزارش بشود، مرتکب آن دستگیر بشود و بالاخره مجازات گردد، همگی بستگی به عوامل تصادفی زیادی دارد که ورای کنترل مرتکب است پس نه تنها تمایلات بزهکارانه بلکه تصمیمات سایر افراد مثل قربانی، شاهدان، پلیس و قاضی نیز در تعیین اینکه عمل خشونت‌باری اتفاق بیفتد و در صورت وقوع در آمار جنائی لحاظ گردد مؤثر است. (Von Hirsch, 1995, p.422)

پیش‌بینی خطرناکی در مورد مجازات حبس ناتوان‌کننده حادث‌تر است. این مجازات‌ها خود در تشخیص‌های اشتباه مؤثرند زیرا معیارهای پیش‌بینی عمدتاً متکی بر الگوهای رفتار فرد در گذشته نزدیک است. حبس خودش این الگوی رفتاری را تحریف می‌کند مثلاً اگر حبس موجب افزایش روحیه انزوا در محبوس گردد ممکن است این امر به عنوان نشانه عدم خطرناکی شناخته شود بر عکس اگر حبس موجب افزایش روحیه پرخاشگری محبوس گردد معلوم نیست این روحیه تا چه وقت پس از آزادی ادامه پیدا کند.

مجازات‌های ناتوان‌کننده در معرض انتقاد دیگری نیز قرار دارند. اصولاً هر نوع مجازات ناتوان‌ساز موارد تشخیص اشتباه را مخفی نگه داشته در حالی که در موارد عدم اعمال مجازات، اشتباهات را آشکار می‌سازد. وقتی فردی خطرناک تشخیص داده شد، به خاطر محبوس بودن فرصتی برای اثبات اینکه در صورت آزادی، مرتکب جرم نمی‌شد را ندارد در مقابل فردی که اشتبهاً غیرخطرناک تشخیص داده شده به خاطر آزاد بودن، چنانچه مرتکب جرم بعدی شود مورد توجه جامعه قرار می‌گیرد. با وجود چنین عملکردی تنها در مورد آزادی‌های غلط می‌توان به این مجازات استناد کرد. حتی در چنین فرایندی، جامعه مأمورین تصمیم‌گیرنده را

مقصر می‌داند و این امر موجب می‌گردد مأمورین در مورد آزاد کردن افراد پرخطر، ریسک کمتری را نسبت به محبوس کردن افراد و بدون خطر تقبل کنند به عبارت دیگر بیشتر متمایل به حبس کردن باشند تا آزاد کردن. (Ibid, p.247)

بحث در مورد مجازات‌های ناتوان‌ساز مفصل است و انتقادات به این موارد خلاصه می‌شود بنابراین توضیح بیشتر این مطلب را به وقت دیگری واگذار می‌کنیم.

۴. ارضاء زیان‌دیده

رضایت خاطری که در زیان‌دیده جرم (اعم از قربانی مستقیم یا سایر افراد قانونمدار جامعه) ایجاد می‌شود از دیگر توجیهات سودگرایانه مجازات است. در این معنا هر درد و رنجی که بر مجرم وارد می‌شود می‌تواند منبعی برای تسکین آلام زیان‌دیده باشد و از این طریق مانع انتقام‌های خصوصی گردد. بنابراین حس ارضائی که در اینجا از آن صحبت می‌شود با حس تلافی و مقابله به مثلی که منشأ مکافات‌گرایی است متفاوت است. در مکافات‌گرایی اگر قربانی جرم نسبت به مجازات مجرم بی‌تفاوت بوده یا حتی مخالف با آن باشد باز مجازات توجیه خود را دست نمی‌دهد اما در اینجا ارضاء در فرایندی مدنظر است که بر آینده بزهکاری تأثیر مثبت گذارد. (Moor, 1997, p.89)

این رویکرد در واقع نوعی توجیه روانشناختی و بیانگر احساسات و عواطف انسانی است. توضیح اینکه از جنبه روان‌شناختی وقتی که مجرمین از مجازات فرار کرده و تاوان عملشان را نمی‌دهند قدرت فرامن روی غرائز ما تحلیل می‌رود. عدم مجازات مجرم بدان معناست که مجرم می‌تواند اعمالی را انجام دهد که ما خود را از انجام آن ممنوع می‌دانیم. در چنین وضعیتی افراد قانونمدار جامعه خود را مواجه با این احساس می‌بیند که آنها نیز مرتکب اعمال ضداجتماعی شوند. فرامن در حالت طبیعی تحت فشار انگیزه‌های من قرار دارد چرا نباید خود را از این فشار نجات دهد؟ بنابراین برای حفظ تعادل لازم است به واسطه نیروهای خارجی حمایت شود. اگر بتواند ثابت کند که نیروهای خارجی با او موافق است قادر خواهد بود انگیزه‌های غریزی من را تحت نظارت و کنترل قرار دهد اما اگر این نیروهای خارجی با رها کردن مجرم از چنگال عدالت تمنیات فرامن را رد کنند دیگر نمی‌تواند در مقابل احساسات ضد اجتماعی مقاومت کند. (Clarkson and Keating, 1998, p.43)

ارضاء بزه‌دیده نیز مواجه با انتقاداتی است زیرا اولاً در مواردی این احساس به هر دلیلی وجود ندارد مثلاً در جرایمی که جامعه مرتکب آن را قهرمان می‌داند، حتی مجازات شدن مجرم را خلاف عدالت محسوب می‌کند. ثانیاً با این دیدگاه لازم می‌آید اگر با ابزارهای دیگری بتوان احساسات زیان‌دیده را تسکین داد این ابزارها جایگزین مجازات شوند. آنچه که امروزه

تحت عنوان **عدالت ترمیمی** (Restorative Justice) از آن یاد می‌شود در پرتو چنین تفکری است یعنی عدالتی که توأم با واکنش‌های تنبیهی نباشد. حال آنکه دنیای بدون مجازات یک آرمان و غیرواقع‌گرایانه است.

ب. ارزیابی نظریه سودانگاری

انتقادات عمومی به سودانگاری ناظر بر اخلاق سودانگاری و عمل به سودانگاری است.

۱. اخلاق سودانگاری

سودانگاری متهم به آن است که اصول و مبانی اخلاقی را زیرپا می‌گذارد. سودانگاری از انسان استفاده ابزاری می‌کند و شأن و کرامت انسانی را نادیده می‌گیرد. در حوزه حقوق کیفری اگر همه چیز تابع سود حاصل از مجازات (کاهش بزهکاری) باشد لازمه‌اش کنار گذاشتن عنصر استحقاق است. نادیده گرفتن مفهوم استحقاق متضمن آن است که در صورت لزوم افراد بی‌گناه را مجازات کنیم یا افراد گناهکار را مجازات نکنیم زیرا وقتی مجازات اثر مفید داشته باشد دیگر مهم نیست متهم اصلاً مقصر بوده است یا نه. به عنوان مثال اگر بتوان با مجازات کردن یک فرد بی‌گناه از او سپر بلایی برای ترساندن دیگران ساخت، طرفداران سودانگاری اصولاً نباید مخالف این امر باشند. حتی در این دیدگاه لازم است متهم بی‌گناه به جرمش اقرار کند یعنی وانمود کند که مقصر است چون مفید بودن مجازات‌ها نه تنها هدایتگر مقامات رسمی بلکه هر کسی است که نتایج رفتار به عمل او بستگی دارد و متهم نیز یکی از این افراد است.

۲. عمل به سودانگاری

سودانگاری باید قادر باشد اثر مفید مجازات را در تقلیل بزهکاری به طور دقیق روشن نماید. مخالفین سودانگاری معتقدند مجازات‌ها قابلیت اندازه‌گیری دقیق بر اساس نتایج مفیدشان را ندارند یعنی نمی‌توان فایده‌ اضافی آنها را ارزیابی کرد. اگر چه برخی نمونه‌های تجربی حکایت از آن دارد که سودانگاری کیفری در رویکردهای مختلف آن مفید بوده است. اما به طور دقیق نمی‌توان گفت کدام مجازات با چه میزان، امکان پیشگیری از کدام جرم و به چه میزان را دارد. حتی در برخی زمینه‌ها مخالفین مدعی‌اند به خاطر همین عدم قابلیت پیش‌بینی دقیق، مجازات‌ها نه تنها موجب کاهش بزهکاری نشده‌اند چه بسا عامل افزایش آمار بزهکاری باشند. بی‌اعتمادی به مجازات‌های اصلاحی در چند دهه اخیر به ویژه در ایالات متحده آمریکا ناشی از همین بدبینی به آثار مفید مجازات‌هاست.

به‌رغم تمام انتقاداتی که به سودانگاری شده است به نظر می‌رسد حاصل نیروی تمام رویکردهای آن‌قدر قوی هست که جایی برای آن در فلسفه مجازات قائل شویم. به عبارت دیگر سودانگاری افراطی به جهت عدم توجه به عنصر استحقاق مطرود است و از طرفی به خاطر عدم دقت آثار مفید مجازات ناگزیریم نوع تعدیل شده آن را بپذیریم نتیجه‌ای که در باب سزادهی نیز حاصل شد. این یعنی استفاده از هر دو دیدگاه سزادهی و سودانگاری و در عین حال عدم پایبندی به الزامات مطلق هر یک از آنها. چنین دیدگاهی نوعی تکثرگرایی است که موضوع بحث بعدی را تشکیل خواهد داد.

۳. تکثرگرایی در فلسفه مجازات

وجود تعارض بین سزادهی و سودانگاری امری بدیهی است چرا که اقتضائات هر یک از آنها با دیگری متفاوت است در این قسمت ابتدا به بیان نقاط تلاقی و تعارض سزادهی و سودانگاری خواهیم پرداخت و سپس اهم تلاش‌هایی را که برای ایجاد دیدگاه‌های متکثر صورت گرفته از نظر خواهیم گذراند.

الف. نقاط تعارض بین اهداف مجازات‌ها

تعارضات میان اهداف مجازات را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد. گاهی این تعارض بین اهداف و رویکردهای مختلف سودانگاری است و گاهی ناظر به تقابل سودانگاری با سزادهی است. رویکردهای فایده‌گرایانه چون در هدف نهایی با یکدیگر مشترکند، تعارض واقعی با یکدیگر ندارند. یعنی اگر هدف از همه آنها کاهش جرم است هر کدام از این رویکردها که بهتر این هدف را تأمین کند و فایده بیشتری را عاید سازد مقدم است. این تقدم به معنای فدا کردن سایر رویکردها نیست چون همگی رسالت واحدی دارند. البته چنانچه ثابت شود اثر هر یک از این رویکردها، مساوی با اثر دیگری است آن وقت نوبت به انتخاب می‌رسد، به نظر می‌رسد در اینجا عامل اخلاق، تعیین‌کننده است به عنوان مثال اگر اصلاح مجرم، فایده‌ای معادل ارباب داشته باشد، اصلاح انتخاب اخلاقی‌تری است چون اثر منفی کمتری روی فرد باقی گذاشته و از طرفی ارزش بیشتری برای شأن انسانی قائل است.

تعارض حقیقی مربوط به هزینه‌های دنبال کردن سزادهی در مقابل سودانگاری است.

رابینسون خلاصه نقاط تعارض این دو دیدگاه را به ترتیب زیر بیان می‌کند: (Robinson, 1993,

سزادهی	سودانگاری
استحقاق مستلزم مسئولیت بیشتر باشد (ب) در صورت پیروی از معیار استحقاق: اعمال مجازات موجب صرف هزینه‌های می‌شود که پیشگیری از جرم آنها را توجیه نمی‌کند.	اول. سودانگاری مستلزم مسئولیت کمتر باشد (الف) در صورت پیروی از سودانگاری: تبرئه مجرم و عدم اجرای عدالت حاصل می‌شود.
استحقاق مستلزم مسئولیت کمتر باشد (ب) در صورت پیروی از معیار استحقاق: فرصت کاهش جرم را از دست می‌دهیم و حتی ممکن است این روش منجر به افزایش جرم گردد.	دوم. سودانگاری مستلزم مسئولیت بیشتر باشد (الف) در صورت پیروی از سودانگاری: مجازات مجرم غیرعادلانه است و مجرم وسيله‌ای است برای نیل به هدف دیگر

با قبول تعارض بین سزادهی و سودانگاری لامحاله باید به روشی روی آورد که با ایجاد معیاری تقدم را به هر یک از این دو دیدگاه بدهد. به قول مایکل مور تنش ذاتی میان دو دیدگاه مزبور مانع از دستیابی هم‌زمان به اهداف هر دو می‌گردد. دنبال کردن هر دو دیدگاه مثل آن است که بخواهیم با یک سنگ دو پرنده را شکار کنیم بدیهی است وقتی سنگ پرتاب شد ضرورتاً پرنده دیگر را از دست خواهیم داد. (Moor, 1999, p.57)

ب. ملاک‌های تقدم‌بخشی به اهداف مجازات‌ها

۱. دارا بودن بیشترین ضمانت‌اجرا

برخی پیشنهاد کرده‌اند ابتدا براساس هر یک از اهداف، مجازات مناسب تعیین گردد و سپس بالاترین مجازات تحمیل شود. با این توجیه که بالاترین مجازات‌ها سایر اهداف را نیز تأمین می‌کند. بنابراین اگر بر فرض مثال سزادهی، هفت سال حبس، بازدارندگی پنج سال و ناتوان‌سازی مستلزم یکسال حبس باشد بر اساس این معیار، هفت سال حبس پیشنهاد می‌شود حال اگر بازدارندگی هفت سال، ناتوان‌سازی پنج سال و استحقاق یکسال حبس را لازم داشته باشد، هفت سال حبس بازدارنده، مجازات مقتضی خواهد بود.

ایراد وارد بر این ملاک آن است که به اشتباه تصور می‌کند با تعیین مجازات بیشتر، سایر اهداف نیز تأمین می‌شوند حال آنکه تأمین سایر اهداف بعضاً مستلزم محدود کردن مجازات است. در مثال اول هفت سال حبس استحقاقی بر اساس تحلیل بازدارندگی یا ناتوان‌سازی هزینه‌ای غیرضروری است و در مثال دوم هفت سال حبس بازدارنده نه تنها هدف ناتوان‌سازی را نقض می‌کند بلکه شدیداً برخلاف معیار سزادهی است. بنابراین چنین دیدگاهی که به دنبال

هدفی با بالاترین دامنه مجازات است اصلاً یک دیدگاه متکثر محسوب نمی‌شود.
(Robinson, 1993, p.405)

۲. توجه به یک هدف بر حسب نوع جرم

در اینجا معیار حکومت یک هدف بر اهداف دیگر بر حسب نوع جرم است. به اعتقاد برخی برخی ابتدا باید جرایم را به جرایم طبیعی و قراردادی تقسیم کرد یعنی جرایمی که فی نفسه متضمن خطا هستند و جرایمی که بنا بر ممنوعیت قانون، خطا شمرده شده‌اند. سپس برای ترکیب اهداف مجازات‌ها، استدلال‌ات سزاگونه به جرایم طبیعی محدود شود و در سایر جرایم که قراردادی هستند سودانگاری اعمال گردد.

این روش تقدم‌بخشی نیز واجد ایراداتی است زیرا اعمال آن در درجه اول مستلزم تهیه فهرستی از جرایم طبیعی و قراردادی است و البته مباحث مربوط به اینکه کدام جرم طبیعی و کدام جرم قراردادی است بی‌پایان است. به عبارت دیگر به جز برخی مصادیق روشن موارد زیادی وجود دارند که نمی‌توان صراحتاً در مورد دارا بودن یا نبودن قیوح ذاتی برای آنها اظهارنظر کرد. منطقه خاکستری در این زمینه، منطقه گسترده‌ای است. به علاوه طرفداران سزادهی معتقدند افرادی که عالماً عامداً مرتکب جرایم با ماهیت قراردادی می‌شوند به همان اندازه مسئولیت دارند که مرتکبین جرایم طبیعی. خصوصاً وقتی ممنوعیت‌های قراردادی، برای حفاظت از دیگران در مقابل آسیب‌ها و صدمات شدید باشد (Walker, 1991, p.133)

۳. توجه به چند هدف بر حسب نوع جرم

به نظر می‌رسد نظام کیفری اسلام از چنین دیدگاهی برخوردار است. یعنی ابتدا جرایم را بر حسب نوع آنها به جرایم مستوجب حدود، قصاص و تعزیرات تقسیم کرده و سپس در قلمرو هر یک سلسله مراتبی از اهداف را مقرر نموده است. بدین ترتیب که در حدود بین مرحله پیش از اثبات جرم و مرحله پس از اثبات آن قائل به تفصیل شده است. اگر چه هدف بازدارندگی پس از اثبات حد، هدف غالب است و قرائن متعددی مثل نوع مجازات (بدنی بودن اغلب آنها) میزان مجازات (ثابت بودن مجازات) و قطعیت مجازات (عدم امکان عفو، تخفیف یا حتی تأخیر در مجازات) دلالت بر این امر دارند، اما مشروط بر آن است که هدف اصلاحی، قبل از اثبات جرم کارگر نیفتد. در اینجا نیز قرائن زیادی وجود دارد که تقدم هدف اصلاحی را در این مرحله می‌رساند از جمله ترجیح خطاپوشی (به ویژه در حدود دارای جنبه شخصی) به واسطه محدود کردن ادله اثبات جرم و نیز سخت‌گیری در اثبات جرم همچنین پذیرش توبه و حتی توصیه به آن. (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۰) بالاخره اینکه تکرار حد در مرتبه سوم و

بعضاً چهارم عاملی برای احراز خطرناکی مجرم بوده و مجازات ناتوان‌ساز اعدام را به همراه دارد.

در جرایم مستوجب قصاص هر چند به جهت لحاظ مماثلت در مجازات جنبه سزادهی مورد توجه زیادی است اما اجازه عفو به مجنی‌علیه، توجه به فایده ارضائی را گوشزد می‌کند. به علاوه اگر دقت شود که در اغلب موارد اقدامات مجرم در تحصیل عفو از سوی مجنی‌علیه مؤثر است و اگذاری عفو به قربانی، سیاستی است که می‌توان در قالب آن هدف اصلاحی مجرم را نیز دنبال کرد.

در جرایم مستوجب تعزیر که اکثریت جرایم را تشکیل می‌دهند، نیاز جامعه تعیین‌کننده چگونگی تقدم‌بخشی به اهداف مجازات خواهد بود تنها محدودیت آن از لحاظ سقف مجازات است که باید دون از حد باشد. بنابراین اعمال اهداف مختلف مجازات در این محدوده امکان‌پذیر است. به تعبیر دیگر شارع تقدم و تأخر اهداف مجازات را در محدوده تعزیرات بر عهده خود جامعه گذاشته پس اینکه یکسره بگوئیم در تعزیرات، هدف اصلاحی مقدم است به نظر صحیح نمی‌باشد. به نظر می‌رسد در اینجا الگوی پذیرفته شده در حقوق عرفی، مغایرتی با مفاهیم شرعی نداشته و می‌توان از آن استفاده کرد منتهی باید دید کدام الگوی متکثر مناسب‌تر است.

۴. تعیین سطح تصمیم‌گیری برای مجازات

عده‌ای از فلاسفه تلاش کرده‌اند با تفکیک مقام تقنین از قضا دیدگاهی ارائه دهند که با توجه به مقام تصمیم‌گیرنده، تقدم با هدفی خاص باشد. جان رالز معتقد است باید بین توجیه یک قاعده و توجیه موارد خاصی که تحت آن قاعده قرار می‌گیرد قائل به تفصیل شد. به اعتقاد وی چون ایجاد قاعده با قانون‌گذار است وی باید سوداگرا باشد ولی قاضی که کارش تشخیص مصادیق آن قاعده است می‌بایست سزادهی را تعقیب کند. قانون‌گذار و قاضی هر یک در موقعیت متفاوتی قرار داشته و از زوایای مختلف به قضیه می‌نگرند. تصمیم‌گیری در خصوص اینکه چه روش اجتماعی برای کنترل و نظارت به کار رود به واسطه استدلالات سودگرایانه صورت می‌گیرد اما اگر تصمیم بر استفاده از مجازات گرفته شد کارکرد این تصمیم در مصادیق آن با دید مکافاتی است. (Rawls, 1995, p. 337)

معیار فوق نیز مورد انتقاد قرار گرفته است زیرا چگونه می‌توان پذیرفت اصل فایده، مبنا باشد اما در عمل، مجازات بی‌گناهان را در مواردی که ثابت شده در کاهش جرم مفید است کنار گذاشت؟ اگر مبنا را فایده بدانیم چگونه می‌توانیم به اصل تناسب جرم و مجازات در مواردی که فایده، مقتضی مجازاتی نامتناسب است وفادار باشیم؟ واقعیت آن است که چنین

ملاکی نمی‌تواند اهداف مختلف را با تمام آثارشان جمع کند زیرا اگر به دنبال استلزامات فایده‌گرایی باشیم باید استحقاق را کنار گذاریم و مبادرت به مجازات بی‌گناهان نماییم و اگر بخواهیم استلزامات سزادهی را رعایت کنیم باید هدف کاهش جرم را که ممکن است با مجازات‌هایی نامتناسب حاصل شود نادیده بگیریم. (Goldman, 1995, p. 343)

۵. قابل تحمل بودن نتایج حاصل از اهداف مجازات

طبق این ملاک، هدفی مقدم است که نتایج آن قابل تحمل بوده و به تعبیر دیگر غیرقابل تحمل نباشد. توضیح اینکه در تعارض سود و سزا، سزادهی مقدم است مگر اینکه موجب افزایش قابل توجه و غیرقابل تحمل میزان جرایم گردد، افزایشی که با اعمال سودانگاری قابل اجتناب است. همین‌طور سودانگاری، هدف مقدم است به شرطی که منجر به تحمیل مجازات غیرعادلانه‌ای که قابل تحمل نیست نگردد. به عنوان مثال در مورد کیفیات مخففه که بر اساس هدف سزادهی شکل گرفته‌اند اگر این احتمال وجود داشته باشد که چنین تخفیفاتی موجب افزایش غیرقابل تحمل سطح جرایم گردد هدف سودانگاری دنبال می‌شود. بدیهی است همین معیار در اینجا نیز دنبال می‌شود یعنی به شرطی سودانگاری در عدم تخفیف مجازات اعمال می‌گردد که منجر به بی‌عدالتی غیرقابل تحمل نگردد. (Robinson, 1993, p. 409)

این ملاک نیز با اشکالاتی رو به روست زیرا اعمال آن محتاج تعریف و تعیین میزان غیرقابل تحمل افزایش جرایم یا بی‌عدالتی است. البته می‌توان از حقوق کیفری موجود برخی نمونه‌ها را اخذ کرد اما این ملاک وقتی معنا پیدا می‌کند که در مقام بیان یک سیاست کلی تعیین مجازات باشد والا در عمل کاربردی نخواهد داشت. به عنوان مثال هیچ تصمیم‌موردی نمی‌تواند احتمال کلی افزایش غیرقابل تحمل در میزان جرایم را موجب گردد (Walker, 1991, p. 127). در عمل یک قاضی تا چه حد می‌تواند بر اساس تصمیم‌گیری در خصوص یک پرونده پیش‌رویش ادعا کند که تصمیم او موجب افزایش غیرقابل تحمل جرایم می‌گردد یا خیر؟ بنابراین چنین معیاری بیشتر از آنکه جنبه کاربردی داشته باشد دارای ماهیت صرفاً نظری است.

۶. تمایز میزان مجازات از روش اجرای آن

در این جا استدلال می‌شود که موضوع کمیت مجازات را باید از چگونگی اجرای آن تفکیک کرد. از آنجا که می‌توان به دو مجرم میزان مشابهی مجازات داد اما روش اجرای آن را متفاوت اعمال کرد، این امکان وجود دارد که سزادهی و سودگرایی را با هم جمع نمود. کنترل جرم به واسطه روش‌های مختلف اعم از تعیین مقدار و طرز اجرای مجازات صورت می‌گیرد اما اجابت هدف استحقاقی انحصاراً به موضوع میزان مجازات بستگی دارد. به بیان دیگر تا

جایی که درجه بندی میزان مجازات‌ها بر اساس استحقاق صحیح باشد روش اجرایی آنها مهم نیست. مثلاً اگر مجازات یک ماه حبس، معادل پنجاه ماه حبس آخر هفته باشد هر کدام از این مجازات‌ها که برای جرم واحدی تعیین شود هدف استحقاقی را تأمین می‌کند در عین اینکه هر کدام از این مجازات‌ها می‌تواند برای مجرم خاصی به کار رود. پس با تخمینی در مورد معادل‌های مجازات‌ها می‌توان امکان تشخیص مستقل میزان مجازات از روش اجرای آن را فراهم ساخت. (Robinson, 1993, p.406)

از میان معیارهای مختلفی که گفته شد ظاهراً نظریه فوق توانسته لاقلاً در زمینه مجازات، سزادهی و سودگرائی را با هم جمع کند بدون اینکه یکی را فدای دیگری نماید. با وجود این مشکلاتی بر سر راه این نظریه وجود دارد. تعیین معادل‌ها کار بس پیچیده و دشواری است. به ویژه اینکه برای برخی مجازات‌ها این امر غیرممکن است مثلاً اگر مجازات استحقاقی برای جرمی اعدام باشد کدام مجازات است که با آن برابری کند؟ در مواردی هم که امکان معادل‌سازی وجود دارد طیف وسیع جرایم و مجرمین، موجب گسترش بی‌حد و حصر مجازات‌ها از لحاظ تنوع می‌گردد به گونه‌ای که شاید لازم باشد هزاران نوع مجازات با روش اجراهای مختلف تعریف شود کاری که عملاً غیرممکن است.

از اینها گذشته در این نظریه موضوع عدم مجازات افرادی بی‌گناه مفروض انگاشته شده است حال آنکه یکی از چالش‌های اساسی در تقابل سزادهی و سودانگاری همین موضوع است.

۷. عدول نکردن از حداکثر استحقاق

مطمئن‌ترین و در عین حال محافظه‌کارانه‌ترین دیدگاه متکثر این است که سزادهی نه به عنوان یک وظیفه بلکه به عنوان معیاری که افراد مسئول و نیز محدوده بالایی مجازات را تعیین می‌کند مورد استفاده قرار گیرد. بدین ترتیب تعیین حداکثر مجازات، مشروط به فایده داشتن آن در کاهش جرم است والا اگر اهداف سودگرا، مستلزم مجازات کمتری باشد باید بر این اساس، میزان مجازات را کاهش داد. در این دیدگاه اقتضائات هر یک از سزادهی و سودانگاری به تمامه برآورده نمی‌شود زیرا از یک طرف اصل استحقاق در محدوده پائینی مجازات لحاظ نمی‌شود یعنی به واسطه ادله فایده‌گرایانه محدود می‌شود و از طرف دیگر اصل فایده، در محدوده بالایی مجازات محاسبه نمی‌گردد یعنی به واسطه ادله استحقاقی تحدید می‌گردد.

عدم اقتناع کامل استحقاق بدین خاطر است که پیدا کردن دلایلی مبنی بر ضرورت مجازات کمتر از حد استحقاق، آسان‌تر از ارائه دلایلی برای اعمال مجازاتی بیشتر از حد استحقاق است (Galligan, 1981, p.168). از طرفی چون روش‌های فایده‌گرایانه هنوز اطمینان‌بخش نیستند

احتیاط حکم می‌کند از غایت استحقاقی مجازات به خاطر سودانگاری عدول نشود تا اگر اتفاقاً اثر پیش‌بینی شده محقق نشد لاقلاً بی‌عدالتی صورت نگرفته باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت در روش مذکور ادله استحقاقی و سودگرا به نوعی با یکدیگر کنار آمده‌اند یعنی هر یک برای ایفای نقش نسبی خود محدودیت‌های حاصل از ایده‌مقابل را پذیرفته و خود را تعدیل کرده است. شاید با افزایش بصیرت بتوان در آینده بیش از پیش تعارضات را حل کرد تعارضاتی که به دلیل کم بودن اطلاعات، ما را در تحقق بخشیدن به وضعیت آرمانی سازگاری اصول با دردمر مواجه کرده است. (فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۱۲۲) به نظر می‌رسد تا آن زمان گزینه مناسب‌تر احتیاط است.

نتیجه

جزماندیشی در چگونگی توجیه مجازات حسب مورد ما را از واقعیات اجتماعی یا اخلاقی دور می‌کند؛ اینکه صرفاً بر اساس دادن سزای عمل مجرم، مجازات کنیم، حقوق کیفری را از رسالت خود که برآورده ساختن نیازهای اجتماعی است تهی می‌سازد. در نقطه مقابل اتکای صرف بر تحصیل سود از مجازات، منجر به استفاده ابزاری از آن و نادیده گرفتن محتوای اخلاقی حقوق کیفری می‌گردد. اگر مجازات یک پدیده اجتماعی است باید مانند سایر پدیده‌های اجتماعی قابل انعطاف باشد. پذیرش انعطاف در مبانی مجازات به منزله عدول از افکار و اندیشه‌های جزمی و در مقابل توسل به یک دیدگاه سازشی بین سزادهی و سودانگاری است. آنچه تحت عنوان تعیین محدوده‌های کلی مجازات به واسطه سزادهی و تعیین مجازات در آن محدوده‌های کلی به واسطه سودانگاری گفته شد، در راستای نیل به چنین دیدگاه منعطفی است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

۱. پاپکین، ریچارد، استرول، آروم، (۱۳۷۵)، کلیات فلسفه، ترجمه و اضافات سیدجلال‌الدین مجتوبی، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات حکمت.
۲. حسینی، سیدمحمد، (۱۳۸۳)، سیاست جنایی در اسلام و در جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات، دانشگاه تهران و سمت.
۳. فرانکنا، ویلیام کی، (۱۳۸۳)، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، چاپ دوم، قم، انتشارات مؤسسه فرهنگی طه.
۴. کلارکسون، سی.ام.وی، (۱۳۷۴)، تحلیل مبانی حقوق جزا، ترجمه حسین میرمحمدصادقی، چاپ دوم، تهران، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
۵. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، (۱۳۷۸)، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهید ایرانی‌طلب، چاپ اول، تهران، انتشارات پروین.

ب. خارجی

1. Alexander, Lary, 2002, **The philosophy of Criminal law**, From: Jurisprudence and philosophy of law, By: Coleman and Shapiro, Firsh publish, NewYork, oxford university press.
2. Ashworth, Andrew 1993, **Criminal Justice and deserved sentences**, From: punishment, By: Duff, Antony, printed in U.S.A, Dartmouth.
3. Bentham, Jeremy, 1993, **Principles of Morals and Legislation**, From: Philosophy of law, By: Jhonson, Conrad, printed in U.S.A, Macmillan publishing.
4. Clarkson, C.M.V, Keating, H.M, 1998, **Crimina Law: Text and Materials**, Fourth edition, London, Seewt and Maxwell.
5. Cottingham, John, 1989, **The philosophy of punishment**, From: an encyclopedia of philosophy, By: Parkinson, G.H.R. London, Routledge.
6. Galligan, D. j, 1987, **The return to retribution in penal Theory**, From: Crime, Proof and punishment, Essays in memory of sir Rupert Gross, London, Butterworth.
7. Goldman, Alan, 1995, **The Paradox of punishment**, From: Crime and punishment, By: Gorr, Michael, Harwood, Sterling, Printed in U.S.A, Jones and Bartlett publishers.
8. Harwood, Sterling, 1995, **Is Mercy inherently unjust?**, From: Crime and punishment, By: Gorr and Harwood, Printed in U.S.A, Jones and Bartlett publishers.
9. Hart, H.L.A, 1963, **punishment and responsibility**, Clarendom press.
10. Lions, David, 1995, **punishment as retribution**, From: Crime and punishment, By: Gorr and Harwood, printed in U.S.A, jones and Bartlett public shers.
11. Moor, Michael, 1991, **placing blame a general theory of the Criminal Law**, newyork, oxford university press.
12. Moor, Michael, 1999, **A Taxonomy of purpose of punishment**, From: foundations of Criminal law, By: Katz, leo, ... New York, oxford university press.
13. Pollock, Joycelyn, 1998, **Ethice in Crime and Justice**, third edition, printed in U.S.A, Wadsworth publishing.
14. Primoratz, Igor, 1989, **Justifying Legal punishment**, First publish, printed in U.S.A, Humanities press international.
15. Rawls, John, 1995, the **Practice of punishment**, From: Crime and punishment, By: Gorr and Harwood, printed in U.S.A, Jones and Bartlett publishers.
16. Robinson, Paul. H, 1993, **Hibrid principles for the distribution of Criminal Sonction**, From: punishment, By: Duff, Antony, printed in U.S.A, Dartmouth.
17. Tebbit, Mark, 2000, **philosophy of law an introduction**, first publish, printed in Great Britain, Routledge.
18. Ten, C.L. 1995, **the effects of punishment**, From: Crime and punishment, By: Gorr and Harwood, printed in U.S.A, jones and Bartlett publishers.
19. Von hirsch, Andrew, 1993, **From why punish? To How punish?** From: punishment, By: Duff, Antony, Printed in U.S.A, Dartmouth.
20. Von hirsch, Andrew, 1995, **prediction of Criminal Conduct and preventive confinement of Convicted persons**, from: Crime and punishment, By: Gorr and Harwood, printed in U.S.A Jones and Bartlett publishers.
21. Walker, Nigel, 1991, **Why punish?** New York, oxford university press